

قرامطه بحرین

سکوت و عدم فعالیت قرامطه در مدت ده سال پس از مرگ ابوسعید کامالاتهام بی کفایتی سعید را روشن می کند. در جوابی که وی به مقتدر فرستاده کمترین اثری از حس غرور و استقلال طلبی اوائل کار قرامطه دیده نمی شود. بگفته ابن جوزی، سعید پس از تعظیم و تکریم خلیفه و اظهار حق شناسی و قدردانی در مقابل عدالت وزیر نامه خود را چنین ادامه می دهد: «ما اشخاص حقیری بودیم، می بایست در آغاز بوظائف خود عمل و از فرامین خلیفه پیروی می نمودیم تا خود را نجات می دادیم. مردان شورو و بیدین که کینه ما را بدل داشتند بد گوئی و ما را به ارتکاب گناهان کبیره متهم نمودند سپس ببادفحش و ناسزا گرفته بنای بد رفتاری گذاشتند. سرانجام علنی اعلام کردند که سه روز بشما مهلت می دهیم و اگر پس از پایان موعده مقرر احدی از قرمطیان در این سرزمین مشاهده شود بشدت مجازات خواهد شد. لیکن هنگامی که ما رخت سفر می بستیم و هنوز پایان مهلت نرسیده بود بر سر ما تاختند و مغلوب ساختند و غرائمی نیز تحمیل نمودند. آنگاه خواستار شدیم که حداقل ما را زنده بگذارند. این خواهش را نیز نپذیرفتند و حتی حاکم محل فرمان کشتار ما را صادر کرد. ما فرار اختیار کردیم و آنان باوقاحت و بیشرمی افراد و خانه های ما را غارت کردند. عاقبت بصحرا پناه بردیم. چون راندن ما نیز آنانرا ارضا نکرد تنی چند

بنزد معتصد رفتند تا از ما بدگویی کنند. وی نیز سخنان آنان را باور کرد و سپاهیان
بجنگ ما بفرستاد .

طبیعی است که ما ناگزیر بودیم از خود دفاع کنیم . این است که روز بروز
عزت و انزوای ما در این جهان ادامه می‌یابد . در مورد افترای ترك صلوة و سایر
تهمت‌هایی که زده اند ما فقط این نکته را خاطر نشان می‌سازیم که هیچ ادعا و شکایتی
را نباید بی‌دلیل و برهان پذیرفت و در صورتیکه خلیفه می‌اندیشد که ما بخدا ایمان
نداریم چگونه ما را به اطاعت خود می‌خواند؟ اگر رفتار قرامطه در سالهای بعد
نشانی صریح و آشکار از تمایل آنان بصلح و سازش با حکومت بغداد جهت گرفتن امتیازاتی
بنفع معاملات خود نبود در این صورت نامه مذکور مسخره‌ای بیش نمی‌نمود .

در این دوره عملیات برجسته نظامی بچشم نمی‌خورد. مسعودی می‌گوید که شهر
بصره در ۳۰۱ مسخر شد ولی بطور صریح این گفتار اشتباه است زیرا مطالبی که وی
در این مورد می‌نویسد مربوط بتصرف سال ۳۱۱ می‌باشد. این چنین است مورد حمله
قرار گرفتن زائرین مکه در ۳۹۲. سابقاً من به اشتباه می‌پنداشتم که باید نسبت این
کار را بقرامطه داد . در حالیکه مطلب چنین نیست. فقط بچند احتمال می‌توان باور
نمود که آنان برای تسریع در موضوع مذاکره با خلیفه متوسل بتهدید حجاج با
نیروهای خود شده‌اند. زیرا ارباب در وقایع سال ۳۰۳ می‌گویند که چون وزیر عالیقدر
علی بن عیسی از حجاج و همچنین از وضع نواحی مجاور نگران و بیمناک بود در این
سال تمام توجه خود را معطوف بقرامطه نمود و مدتی آنان را با ارسال نامه‌ها و نمایندگان
و هدایا بمنظور دعوت بتسلیم مشغول ساخت و در ضمن امتیازاتی نظیر داد و ستد آزاد
در حوالی سیراف بدانان اعطا کرد و بدینوسیله توانست قرامطه را آرام کند . لیکن
عده زیادی بر وی خرده گرفتند و خیلی بعد آنگاه که آزار و اذیتی را که از طرف
این قوم بعمل می‌آمد مشاهده نمودند متوجه شدند که علی بن عیسی کاملاً حقایق امور

را درك می کرده است. او را باوقاحت و بیشرمی بقرمطی بودن متهم نمودند و مخالفان و حسودان توانستند بدین بهانه از شغل دولتی معزولش کنند (مثل اینکه وزیر اصلا شخصی مذهبی و صاحبمقام نبوده است) سرانجام علی بن عیسی در ۳۰۴ معزول و محبوس گردید و تا ۳۰۶ در زندان بسر برد و در سال مذکور بعنوان مشاور حامد (وزیر وقت) تعیین گردید و عاقبت موقعیت جدید او را امکان داد که تا ۳۱۱ زمام امور حکومت را بدست گیرد.

پس از مرگ ابوسعید نخستین تاخت و تاز قرامطه بسال ۳۰۷ آغاز می شود. در این سال از جانب عبیدالله بدانان فرمان رسید که القائم (از خاندان خلافت فاطمی) را در لشکر کشی به مصر یاری کنند. این پیروزی پس از تسلط بقلمرو اغالبه و نواحی مجاور اولین مسئله ای بود که توجه مهدی را بخود معطوف ساخت. لیکن علیرغم شدت عمل و دقت و تدبیری که در این مورد بخرج داد طرح مذکور در عصر خودش عملی نشد. مدتها بعد نبره اش در اندک مدتی بی آنکه بجنگ و ستیز متوسل شود توانست نقشه مهدی را جامه عمل بپوشاند.

عبیدالله بدین منظور سه بار پیایی لشکر فرستاد ولی هر سه باشکست کامل مواجه شدند و اغتشاشاتی که بلافاصله پس از آخرین شکست قسمت شرق افریقا را فرا گرفت او را ناگزیر نمود که در آنروزها از اقدام خود منصرف شود. اول این تاخت و تازها در سال قتل ابوسعید و دو دیگر (بسال ۳۰۷ و ۳۱۱) که کمکی از طرف قرامطه محسوب می شد صورت گرفت. ولی این پشتیبانی خیلی ناچیز و بی اهمیت بود و حداقل می توان در این مورد نبرد ۳۰۷ را یادآور شد.

ابن خلدون^۱ می نویسد که القائم فرمان داده بود دسته ای مأمور عملیات نظامی از لشکر قرامطه که وی در انتظار آنست به مصر رهسپار و در آنجا متمرکز شود. لیکن مونس سرداری که از جانب خلیفه بغداد بجنگ سپاهیان فاطمیون فرستاده شده بود

بر قرامطه سبقت جست و آنانرا از انجام تقاضای القائم ممانعت کرد. اما این گفتار هیچ مصداقی ندارد زیرا در هیچ منبعی نمی‌بینم که قرامطه حتی بعنوان آزمایش نیز لشکری به‌مصرف‌فرستاده باشند و دلیلی بهتر اینست که بگفته اربب مونس در رمضان سال ۳۰۷ از بغداد حرکت کرده است. همه این مسائل محدود بچپاول ناچیزی می‌گردد که در ناحیه بصره صورت گرفته است. حتی در ۳۱۱ نیز قرامطه هیچ نیروی امدادی قابل ملاحظه نفرستادند ولی توانستند شهر بصره را تحت رهبری ابوطاهر سلیمان که مردی جوان بود مسخر شوند و بدین مناسبت غنیمت هنگفتی بچنگ آورند و این پیروزی آنانرا برای اقدامات بعدی تشویق نمود. اربب درباره تصرف بصره در ۳۱۱ خبری مفصل و قابل اهمیت نقل می‌کند:

پنجشنبه ۲۱ ربیع‌الاول در همان ایامی که حامد وزیر زندانی بود علی بن عیسی را نیز دستگیر کردند. چهار روز بعد دوشنبه قرامطه وارد شهر شدند. آنان از پیش می‌دانستند که ابن الفرات از نو بوزارت رسیده است. بصریان معتمد نقل کرده‌اند که قرامطه روز ورود بشهر آنانرا مخاطب ساخته چنین گفتند: «وای بر شما، چقدر سلطان کوچک شما در طرد این مرد دیوانگی می‌کند. بعدها نتیجه این کار را خواهد دید.» سپس در دنباله گفتار خود می‌افزایند که در آن روز ما هدف این سخنان را درک نمی‌کردیم ولی آنگاه که خبر توقیف حامد و علی بن عیسی رسید مضمون گفته‌های آنان بر ما روشن شد. احتمال می‌رود که قرامطه بلافاصله پس از دستگیری وزیر بوسیله کبوتران نامه‌رسان از این خبر آگاه شده‌اند.

من نمی‌خواهم جور و ستمی را که قرامطه در بصره نمودند متذکر شوم و یا از غنیمت هنگفتی که ابوطاهر به بحرین برد سخن گویم^۱. ولی اینکه قرامطه عاملین و جواسی در بغداد داشتند و اخبار را بوسیله کبوتران نامه‌رسان می‌فرستادند مسئله‌ایست در خور ملاحظه و نیز اهمیت و یا احترامی که به علی بن عیسی قائل بودند چنانکه قبلاً بصراحت از آن سخن گفتیم.

سپس اربب می‌نویسد^۲ که ابن الفرات بخلیفه گفت که علی بن عیسی مردی خائن

۱- قس، حمزة اصفهانی، ص ۲۰۳. ۲- رك: روی ورق ۱۲۴.

بود و با قرامطه روابطی داشت.^۱ وی بجرم این اتهام وزیر سابق را به پرداخت مبلغ معتنا بهی محکوم و به یمن تبعید کرد. مؤلف کتاب العیون^۲ هم‌آواز با چند تن از قرامطه که در ۳۱۱ به بصره آمده بودند مدعی است که علی بن عیسی آنانرا مأمور کرده بود که غفلتاً بصره را متصرف شوند و بدین مناسبت مقداری اسلحه در مواردی چند بقرامطه داده بود.

علی هنگام محاکمه اتهام اولی را تکذیب نمود ولی به ارسال اسلحه و هدایا معترف شد و گفتار خودرا چنین ادامه داد: «من می‌پنداشتم که می‌توان آنانرا باخود موافق نمود و به اطاعت حکومت در آورد. در دوران صدارت دو بار آنانرا از ایجاد محظور در راه زیارت مکه و همچنین از تاخت و تاز در نواحی کوفه و بصره ممانعت نمودم و برهائی عدّه زیادی از محبوسین نائل آمدم.» ما دیدیم که وی نتوانست از تاراج و چپاول بصره که به امر مقامی عالی صورت گرفته بود جلوگیری کند و در مقابل بنظر می‌رسد که توانسته بود نسبتاً قرامطه را آرام کند زیرا پس از عزل وی است که فجایعی که عالم اسلامی را زیرورو کرد آغاز می‌شود.

پیروزی درخشان ابوطاهر در ۳۱۱ شورای عقده‌انیه را بر آن داشت که فرماندهی کل را بجای سعید بدو واگذار کند. پیشتر دیدیم که این انتخاب از جانب عییدالله تصویب یا بوسیله او تلقین شد زیرا وی از یاری و پشتیبانی سعید رضایت نداشت. اصولاً کمک نظامی سعید ناچیز و بی‌اهمیت بود و چون غنائم جنگی آنچنان که انتظار میرفت نبود لذا خمس مخصوص و متعلق به امام نیز اهمیت قابل ملاحظه‌ای نداشت.

بدیهی است که پس از روی کار آمدن عییدالله روابط بین او و پیشوای قرامطه ادامه یافت ولی باید دانست که این رابطه خیلی پنهانی بود و جز معدودی از محارم اسرار کسی بر آن واقف نبود.

۱- از این اتهام در ۳۱۶ نیز سخنی بمیان می‌آید. ركه: همدانی، روی ورق ۴۰.

۲- نسخه خطی برلن، پشت ورق ۱۰۷.

اگر پیروان عبیدالله لحظه‌ای از آن‌همه شقاوت و بیرحمی که قلوب بهترین مسلمانان را از وحشت و اضطراب پر می‌کرد و شرافت پیشوای آنانرا بخطر می‌انداخت مظنون می‌شدند وی نمی‌توانست حتی برای یکسال نیز در تخت خلافت بنشیند و نیز لازم می‌آمد که در قلمرو فاطمیون رسماً و صراحتاً به‌اعمال قرامطه معترض شوند^۱. بعنوان مثال باید گفت که چرا ابن‌حوقل با اینکه از پیروان آتشین فاطمیون بود و با علم به اینکه قرامطه آنانرا امام می‌دانند از ابوظاهر با انزجار و تنفر یاد او را بعزت جنایاتش لعن و نفرین می‌کند و کمترین اطمینانی ندارد که وی همان روش را دنبال می‌کند که تخت فرمانروائی را به پیشوایان بزرگش نصیب نمود و یا اینکه از او امر صریح آنان پیروی می‌کند و این چنین است در مورد نویسنده فهرست^۲. وی نمی‌تواند بفهمد که چرا در مصر که کاملاً تحت تسلط فاطمیون است به عقائدی که دعاة فاطمی تبلیغ کرده‌اند عمل نمی‌شود.

ناصر بن خسرو^۳ ابوسعید را بتبلیغ افکار و عقائد نادرست متهم و روابط فاطمیون و قرامطه را انکار می‌کند با اینکه خود از پیروان حقیقی همین فاطمیون محسوب می‌شود. معدک باید گفت که این روابط کاملاً حقیقت داشته است. اینجا باید نوشته‌های چند تن از مورخین را بشهادت طلبیم^۴.

این مسئله از محتوای نامه مهم معزّ خلیفه فاطمی یکی از پیشوایان قرامطه^۵ و نیز از گفته‌های ابن‌حوقل معلوم می‌گردد و دیگر شک و تردیدی باقی نمی‌ماند که ابوظاهر و اخلافش عبیدالله و خاندان او را بعنوان امام یعنی جانشینان مشروع

۱- قس. Dozy, Histoire, جلد ۳، ص ۱۴ ببعد.

۲- رك: ص ۱۸۹.

۳- سفرنامه، ترجمه شقر، ص ۲۲۵ ببعد.

۴- رك: عجالتاً و ایل، جلد ۲، صفحات ۶۰۴ و ۶۱۱؛ Defrémery, Mémoire sur

les Sadjides, ص ۷۶؛ ابوالعاسن، جلد ۲، صفحات ۲۳۲ و ۲۳۸ و ۳۱۱ ...

۵- رك: De Sacy, Introd., ص ۲۳۹-۲۲۸.

محمد بن اسمعیل^۱ می شناختند و خمس عایدات خود را به ایشان اختصاص می دادند و خطبه علنی بنام آنان می خواندند. در مقابل مشکل است که بتوانیم حدود تعلیمات آنان را بدانیم. آیا غارت کعبه و کندن حجر الاسود به امر عبیدالله صورت گرفته است یا علیرغم میل او؟ من فکر می کنم شاید قرامطه در مسائل کم اهمیتی که بدانان واگذار می شد حدودی را مراعات نمی کردند ولی در امر خطیری نظیر غارت کعبه قطعاً از حکم و فرمان صریحی پیروی نموده اند. حتی در مورد بردن حجر الاسود اقرار و اعتراف صریحی از خود آنان در دست است. اما ممکن است بمن اعتراض کنند که در بعضی تواریخ^۲ می خوانیم که عبیدالله در نامه ای که به قرامطه می نویسد منکر این عمل است و فرمان تهدید آمیزی دایر به برداندن سنگ می فرستد و این نامه نیز بنظر صحیح می رسد^۳. همانطور^۴ که دفرمری نیز به این موضوع اشاره کرده جواب اعتراض خیلی آسان است. این کلاتصنع و تظاهری است توأم با احتیاط و عبیدالله با ارسال این نامه خواسته است افکار عمومی را از مظنون بودن نسبت بخود در مشارکت چنین جرمی که ممکن بود عواقب وخیم و شومی در بر داشته باشد منصرف نماید آنچه که بخصوص این مطلب را تأیید می کند صورت علنی دادن قرامطه به این نامه است و اگر چنین نبود امروز ما نمی توانستیم به آن دسترسی داشته باشیم. اما بنظر من بریده های مخفی مطالبی غیر از مضمون نامه دریافت داشته اند. چنانکه فرمان صریح و علنی محتوای نامه به مرحله اجرا در نیامد و حجر الاسود تا ۳۳۹ در لجساء بماند و در سال مذکور آنرا به امر منصور نواده عبیدالله بجای خود برگرداندند. در صفحات بعد باز به این مطلب اشاره خواهد شد و اکنون مطالعه دنباله حوادث ضروری تر می نماید.

۱- رك: همچنین به ابن الحوزی، نسخه شفر، از پشت ورق ۱۶ ببعد.

۲- رك: وایل، جلد ۲، ص ۶۱۲، De sacy, Introd.، ص ۲۱۸، در Chron. Mecc [تاریخ مکه] جلد ۳، ص ۱۶۵ متن كاملاً متفایر است.

۳- قس: de Slane، در Journal asiat.، ۱۳۸، شماره ۲، صفحات ۱۰۲ و ۱۰۳.

۴- رك: Mém. d'histoire orient، جلد ۱، ص ۲۱.

مثل اینکه ابوطاهر برای وظیفه که بعهده اش واگذار بود آفریده شده بود . شجاعت زیاد او با فصاحت و ملایمت رفتار توأم بود^۱ . ایاتی چند که از او بجا مانده نمودار شور و هیجان و ذوق و قریحه وی است . مفهوم صحیح و درست عبارت زیر را فقط می توان به او اطلاق نمود : چند هزار مردی که زیر فرمان داشت برای از بین بردن صدها هزار تن کفایت می نمود^۲ .

در حقیقت ابوطاهر جامع کلیه هنرهای بود که بدویان قبل از هر چیز از امیر خود خواستارند . آنچه که بیشتر اعتبار و نفوذ و اقتدارش را بذوره کمال می رساند مساحت و بخشندگی او بود و همچنین فراهم آوردن بهترین فرصتها و موقعیتها برای غارت و چپاول . شاید برای همین هدف اخیر بود که ابوطاهر قبل از هر چیز متوجه یگه تاز شدن راهی گردید که از عراق به مکه می رفت و از سوی دیگر می دانست که بدین وسیله می تواند شدیدترین و حساس ترین ضربات را بمسلمانان وارد آورد .

مسلمانان بزودی خطر این اقدام را مشاهده کردند . از ۳۰۳ بعد راه مکه در کمال امنیت بود اما در آغاز ۳۱۲ قافله ای که از مکه برمی گشت در فید خبردار شد که قراهطه در سر راه کمین کرده اند . ابتدا بخیال افراد قافله چنین رسید که خود را از خطر برهانند و بمنظور رفتن به سوره راه وادی القری درپیش گیرند . سپس بعات طولانی بودن راه و نیز بسبب اینکه نمی توانستند حقیقتاً باور کنند که چنان کاروان مجهزی با خطر مواجه شود از این فکر منصرف شدند ولی چندان طول نکشید که از تصمیم خود پشیمان شدند . آنگاه که کاروان دشت ریکزار حبیبر را که از موقف الاجفر تا الشقوق و از کوهستانات قبیلۀ طی^۳ تا دریای فارس [خلیج فارس] گسترده است می بیمود

۱- رك: ابوالمحاسن، ۲، ص ۲۳۸ .

۲- رك: همان كتاب جلد ۲، ص ۴۴۶ و قس: ۲۳۰ .

۳- رك: ابن حوقل، ص ۳۰؛ مقدسی، ص ۱۰۷ بعد و ۲۵۱ .

ناگهان از طرف ۸۰۰ سوار و ۱۰۰۰ تن پیاده قرمط مورد حمله قرار گرفت.^۱
تعداد اعضای کاروان زیاد بود و مردان مشهور و بزرگی در بین آنان دیده می شد
از جمله می توان قافله سالار عبدالله بن حمدان پدر سیف الدوله مشهور را نام برد.
عبدالله که خود شاهد عینی بوده می گوید در این نبرد ۲۲۰۰ مرد و ۳۰۰ زن
کشته شدند و ۲۲۰۰ مرد و ۵۰۰ زن را اسیر کرده به هجر بردند و نیز نقل می کند که
غنیمت هنگفتی به ارزش يك مليون دينار نقره علاوه بر اتمعه گرانبها و اموال و اسباب
دیگری که بیشتر از مبلغ مذکور می ارزید نصیب قرامطه گردید.

شمسه خلیفه نیز بدست فاتحین افتاد. در بین دستگیر شدن الازهری دانشمند
متوفی (در ۳۷۰) در حین تقسیم غنائم به خاندانی از بنی تمیم رسید و می گوید^۲ که
مالکان وی زمستان در دهناء و بهار در صمان و تابستان در ستاران^۳ اقامت می کردند.
ازهری دو سال با آنان بسر برد و اوقات فراغت و بیکاری خود را بمطالعه عملی زبان
مصروف داشت و مدتی بعد نتیجه مطالعات خود را در کتابی مهم بنام تهذیب در ده جلد
منتشر نمود.^۴ مالکان وی بدویان اصیلی بودند که در بیابان زائیده و تربیت شده بودند
و در موسم چرا بسراغ زمینهای که باران آنها را آبیاری کرده بود می رفتند و در گرمای
تابستان به اطراف چاههای اراضی خود بر می گشتند و کار و مشغله آنان چراندن
شترهای خود بود و از شیر آنها امرار معاش می کردند. زبان آنان لهجه خالص صحرا

۱- رك: اریب، روی ورق ۱۳۲؛ همدانی، پشت ورق ۳۱؛ کتاب العیون، ورق ۱۰۸؛
ابن الجوزی، ورق ۱۳۹؛ ابن الاثیر، جلد ۸، ص ۱۰۷؛ بیعد؛ ابوالمحاسن، جلد ۲، ص ۲۲۴؛ نویری،
نسخه لیدن 2 h، ص ۲۸۴؛ Freytag، d. D.M.G.X، ۴۵۵.
۲- رك: ابن خلكان، چاپ وستفالد شماره ۶۵۰، ص ۴۰. ترجمه دوسلان، جلد ۳، ص
۴۸ بیعد.

۳- قس: وستفالد، Register، ص ۴۴۳ و باقوت.

۴- حاجی خلیفه، کتاب التهذیب ۴۴۵، در کتابخانه کوپرو لوی استانبول نسخه ای از آن
موجود است. Lane خلاصه ای از این اثر تحت عنوان تهذیب التهذیب در مجموعه کتابهای خود
دارد. به مقدمه لغت وی رجوع کنید.

بود که در آن هر گز غلط و لحنی دیده نمی‌شود. چنانکه تاریخ مورد مطالعه ما بقدر کافی نشان می‌دهد بنو تمیم بیشتر بلشکر کشی‌هایی که هدف آنها غارت و چپاول بود می‌پیوستند.

ابن حمدان مدت خیلی پیشتر از الازهری رهائی یافت و احتمالاً اوست که پیش خلیفه رفت و او را از شرائطی که ابوطاهر را در پایان دادن بمنازعات ارضا می‌نمود آگاه ساخت. وایل حدس می‌زند^۱ که ابوطاهر می‌خواست بعنوان حاکم بصره و اهواز تعیین شود ولی باید گفت که او خواستار حکومت خود مختار در این دو منطقه بوده‌است. نامه‌ای که وی باوقاحت و گستاخی بخلیفه نوشت و در آن ادعاهای خود را گنجانید بی‌جواب ماند و روی این اصل از آن زمان بی‌عد دشمن پیشوایان اسلام گردید.

در ذی‌قعدة سال ۳۱۲ قافله‌ای که بامحافظین نیرومندی از بغداد رهسپار شده بود قبل از رسیدن بصرای حبیر در العقبه بقرامطه برخورد نمود و باشتاب درحالیکه در معرض اضطراب و وحشت قرار گرفته بود مراجعت کرد^۲. ابوطاهر انتقام آنانرا از کوفه گرفت و آن را بمثابه بصره بیاد غارت داد. مدت شش روز مردم بیچاره در هول وهراسی که هنگام تسخیر يك شهر پیش می‌آید بسر بردند و بدتر از آن باجبار واضطراب شاهد هتك حرمت بمقدسات که از جانب پیشوای قرامطه بعمل آمد بودند زیرا وی فوج عظیم نگهبان خود را در مسجد کوفه جای داده بود^۳.

خبر فاجعه وحشت آور که در آغاز سال جلب توجه می‌نمود بغداد را در بهت و حیرت عمیق مستغرق ساخت. خشم و نفرت همگانی بر علیه ابن‌الفرات وزیر تشدید

۱- رڪ: جلد ۲، ص ۶۰۷؛ قس: همدانی روی ورق ۳۴؛ ابن‌الاثیر، جلد ۸، ص ۱۱۴؛ ابن‌الجوزی، روی ورق ۱۴۰؛ ابوالمحاسن، جلد ۲، ص ۲۲۴، بی‌عد.

۲- رڪ: اربب، پشت ورق ۱۳۵. ابن‌الاثیر و ابوالمحاسن؛ حمزه اصفهانی، ص ۲۰۴؛ ابن‌الجوزی پشت ورق ۱۴۳ می‌گوید که این برخورد در زباله روی داد.

۳- رڪ: ابن‌الاثیر، جلد ۸، ص ۱۱۵؛ نویری، نسخه لیدن 2 h، ص ۲۸۸.

می‌شد و او را بالقب موهن قرمط بزرگ و پسرش محسن را قرمط کوچک می‌خواندند.^۱ مونس فرمانده کل قوا با سپاهیان‌ش به بغداد احضار و به کوفه فرستاده شد. لیکن هنگامی بدین شهر رسید که قرامطه عقب‌نشینی کرده بودند.

لشکر کشی مونس و تجهیز سپاهیان‌ش که هزینه آن بالغ بر یک میلیون دینار می‌شد^۲ کاملاً بیهوده بود و طرفی از آن نبستند. سپس بدو فرمان رسید که بمنظور دفاع و حفاظت بصره و کوفه و بغداد در واسط مستقر شود. در این سال فقط قوافل سوریه و مصر توانستند خود را به مکه برسانند. در ۳۱۳ ابوطاهر پس از شکست دادن کاروان با گرفتن غرامتی هنگفت بقافله عراق اجازه گذر داد.^۳ بگفته عاتکی^۴ پس از ۳۱۳ سه سال متوالی هیچ قافله‌ای جرأت رفتن از عراق به مکه را نداشت.

ابن الجوزی می‌گوید^۵ مونس که در ۳۱۳ بمرکز احضار شده بود^۶ بحاجیان خراسان که در ماه شوال ۳۱۴ به بغداد آمده بودند اعلام نمود که بعلت وجود قرامطه در سر راه برای خلیفه امکانی نیست که محافظینی تامک همراه آنان کند. این اخطار حاجیان خراسان را مصمم بیازگشت کرد. در همان سال آوازه‌ای در مکه شایع شد که ابوطاهر نزدیک می‌شود چنانکه مردم مکه شروع بتخلیه شهر نمودند.^۷

وزیری که پس از عزل ابن‌الفرات بجای وی نشسته بود مرد کار و اقدامات جدی نبود. او فقط توانست دستور دهد پیروان قرامطه را در بغداد جستجو کنند و عده‌ای را دستگیر و مسجدی را که قرامطه بر حسب معمول در آنجا جمع می‌شدند ویران کند. با وجود این کامی داعی قرامطه موفق بفرار شد. ابن الجوزی که مطالب مذکور را بما نقل می‌کند^۸ می‌نویسد که نشان و علامت مشخص پیروان قرامطه در

۱- رك : ابن مسكويه وابن الجوزی . ۲- رك : اربب وابن الجوزی .

۳- رك : ابن الاثير ، جلد ۸ ، ص ۱۱۷ .

۴- رك : تاريخ مکه ، جلد ۲ ، ص ۲۴۰ .

۵- رك : روی ورق ۱۴۶ . ۶- رك : اربب .

۷- رك : ابن الاثير ، ص ۱۲۲ و ابن الجوزی .

۸- رك : روی ورق ۱۴۳ .

بغداد مه‌ری از خاك چینی بود که روی آن چنین نوشته بودند: «محمد بن اسمعیل امام و مهدی و حبیب الله است».

وزیر مذکور نیز بزودی معزول گردید و *الخصیبی بجای وی* بصدارت نشست. وزیر جدید در ۳۱۴ بخلیفه پیشنهاد نمود که *یوسف بن ابی الساج* حاکم آذر بایجان و ماد را که مردی نیرومند و توانا بود احضار کند تا با تمام نیروهای خود با قرامطه بجنگد و حتی شیر را در کنام و عرنیش مورد حمله قرار دهد.

یوسف بدین مأموریت راضی شد ولی اطمینان ضروری بودن وجود وی، او را پرتوقع و پرمدعا نمود و در آغاز ۳۱۵ بالشکر ۲۰۰۰۰ نفری که از دستجات مجهز و منظم تشکیل یافته بود براه افتاد. آنگاه که وی مشغول جمع آوری لشکر بود علی بن عیسی باز بصدارت احضار شده بود. اولین اقدام وزیر اعتراض به اقدامات مذکور بود و بسلف خود چنین گفت: «چرا شما یوسف را احضار و در مقابل يك لشکر کشی به اصفهان کلیه عایدات ایالات شرقی را بدو واگذار کرده اید؟ چگونه فکر کرده اید که وی و لشکریانش که از ناحیه کوهستانی و سرد و پر آب می آیند بتوانند بیابان را پیمایند و گرمای لِحساء و قطیف را تحمل کنند؟ چرا عاملی برای نظارت در مصرف مبالغه محوله بدو تعیین نکرده اید؟ خصیبی در پاسخ اظهار داشت که بنظر من یوسف تنها کسی است که می تواند قرامطه را تحت اطاعت در آورد ولی از قبول ناظر در خرج عایدات خودداری نموده است. آنگاه علی بن عیسی خلیفه را مخاطب ساخته چنین گفت: «با تعیین ۵۰۰۰ سوار از بنی اسد بمنظور حفاظت راه کاروانیان و ۵۰۰۰ مرد از بنی شیبان برای نبرد با قرامطه شما بجای سه میلیون پرداختی به یوسف مبلغ يك میلیون لازم دارید و در اینصورت امید موفقیت نیز بیشتر است».

بنظر میرسد که خلیفه مجاب شد و بوزیر اجازه داد که نامه ای مشعر بماندن

۱- رك : ابن مسكويه وابن الاثیر .

۲- رك : اریب، پشت ورق ۱۴۷ .

در ماد^۱ برای یوسف بفرستد. اما یوسف که در این موقع حرکت کرده بود اعتنائی بنامه ننمود و از راه حلوان متوجه بغداد شد. در راه از جانب مونس بدو فرمان رسید که بپایتخت وارد نشود و به واسط رود زیرا در آنجا پول زیادی دریافت خواهد داشت (۷۰۰۰۰ دینار بگفته ابن الجوزی^۲) ابن الاثیر می نویسد^۳ که یوسف در ۳۱۴ به واسط رسیده بود و مونس را در آن شهر ملاقات کرد. ولی این گفتار درست نیست. زیرا مونس در ۳۱۳ احضار شده بود^۴ و چنانکه پیشتر دیدیم علی بن عیسی قبل از ورود یوسف به عراق زمام حکومت را بدست گرفته بود و نیز در ۵ صفر ۳۱۵ از سوریه به بغداد آمده^۵ احمد بن عبدالرحمن بن جعفر را تا رسیدن یوسف بمنظور اداره امور بحکومت کوفه برگزیده بود^۶.

چون یوسف به واسط رسید (معملاً در ربیع الاول ۳۱۵) نصف سال را در آن شهر آواره و بیکار بماند. شاید این معطلی بعلت اشکال پیدا کردن وجوه لازم برای لشکریان بود. زیرا با وجود اینکه آنان برای تحصیل عایدات چندین ایالت تعیین شده بودند جمع آوری ملیونها پول در آن ایام کاری دشوار می نمود^۷. لیکن احتمال قوی می رود که توجیه این مسئله را در اتهامی که از طرف ابن خلف دبیر یوسف بر علیه وی شده جستجو کنیم. ابن خلف به نصر حاجب بزرگ خلیفه نوشته بود^۸ که سابقاً یوسف

۱- رك : ارب، روی ورق ۱۴۸ .

۲- رك : پشت ورق ۱۴۹ .

۳- رك : ص ۱۱۸. دفرمری در *Mémoire sur la famille des Sadjides* ص ۶۸ همین مطلب را تعقیب می کند؛ وایل، ص ۶۰۷، ابن مسکویه نیز می گوید؛ فلما قرب ابن ابی الساج من واسط وكان فيها مونس المظفر رحل مونس الی بغداد .

۴- رك : ارب، پشت ورق ۳۸ مطالب مذکور را بتفصیل بیان می کند .

۵- رك : همچنین به ابن الجوزی، پشت ورق ۱۴۷ .

۶- رك : ارب، پشت ورق ۱۴۷ .

۷- قس: دفری، *Emirs al-Omara*، ص ۴ ببعد؛ Dozy، یادداشتی در این باره، در صفحات ۴ و ۵ تحت عنوان *Mén. sur la fam. des Sadjides*.

۸- ابن مسکویه منبع اصلی مطالب مذکور است. متن نامه در ذیل کتاب است .

عقائد خود را از او پنهان می کرد ولی پس از رسیدن به واسط خیلی رازگو شده و گفته است که من می اندیشم که نباید مطیع مقتدر شد، عباسیان حق ندارند که مردم را پیرو خود نمایند، امام منتظر علوی قیروان و ابوظاهر قرمطی دست راست امام است. من از گفتار وی چنین می فهمم که یوسف پیرو عقائد قرامطه است، علوی را پیشوای حقیقی خود می داند، مائل نیست لشکر خود را بسوی هجر حرکت دهد و با وعده های بیایی می خواهد تمام پول موعود را بدست آورد و تصاحب کند.

در ماه ربیع الاخر ابن خلف به یوسف چنین گفته بود: ما چه دلیلی در مورد معطلی خود بخلیفه و وزیرش ارائه خواهیم نمود. چرا بقصد هجر حرکت نمی کنید و تدارکات لازم را نمی بینید؟ پاسخ یوسف این بود: «شما از چگونگی امور آگاهی ندارید. که می تواند بدقت در موضوع رفتن به هجر فکر کند؟» در جواب گفت: «چرا شما در مورد خودتان اطلاعات نادرستی در اختیار خلیفه گذاشته اید و بادادن وعده های زیاد او را ناگزیر ساخته اید که عایدات تمام منطقه شرقی را بشما واگذار کند؟» یوسف نیز چنین پاسخ داد: «من ایمان دارم که خدا امر کرده است مقتدر و همه افراد خاندان عباسی قتل عام شوند زیرا آنان غاصب حق دودمان پیغمبر محسوب می شوند و پیروی از امپراطور یونان بهتر از اطاعت خلیفه است». ابن خلف چنین گفت: «ممکن است عقیده شما اینگونه باشد ولی چه ضمانتی دارید که قرمط به واسط و کوفه نتازد و شما را ناگزیر به استقبال یا نبرد نکند». یوسف گفتار خود را چنین ادامه داد: «من چگونه می توانم بامردی که دست راست امام و یکی از حامیان اصلی اوست مقاتله کنم؟». دیر گفت: «اگر وی بخواهد بشما حمله کند چه خواهید کرد؟» یوسف افزود: «این کار مجال است زیرا امام از قیروان نوشته است که در هر ناحیه ای من باشم قدم به آنجا نخواهد گذاشت و بهیچ نحو با من جنگ نخواهد کرد». سرانجام دیر در پایان این مکالمات گفته بود: «منتظرم که کسان من کلیه عایدات ۳۱۴ را بدست آورند. آنگاه

به واسطه و کوفه و تمام نواحی که بوسیله فرات مشروب می شود حمله و حکمرانی در آن نواحی تعیین می کنم. خلیفه علناً اعمال مرا تکذیب خواهد نمود. من نیز آشکارا مخالفت خود را با او اعلام و خطبه بنام امام می کنم و او را به اطاعت امام می خوانم و بقصد بغداد حرکت می کنم.

سربازان پایتخت زنانی بیش نیستند. آنان در کنار دجله بتهیه غذاهای لذیذ، نوشیدن شراب، استماع ساز و آواز نوازندگان و خوانندگان و خنک کردن خود بوسیله یخ و بادبزن سرگرم هستند لیکن من ثروت و املاکشان را تصاحب می کنم. بدینسان قرمط پیروز می گردد و افتخاراتی کسب می کند و من مؤسس سلسله امامها می گردم. ابومسلم (بنیانگزار سلسله عباسیان) پینه دوز بی خانمانی بیش نبود و با وجود این می بینیم که اساس چه سلسله ای را پی ریزی کرده است. آنگاه که می خواست پرچم انقلاب را بحرکت درآورد همراهانش بتعداد نصف سربازان من بودند ولی پس از مدت ناچیزی که آنرا برافراشت ۱۰۰۰۰۰ مرد مسلح بدورش جمع شدند. آیا در این اتهامات حقیقتی نیز وجود دارد؟ این مسئله ایست که ماهر گز نخواهیم توانست بطور قطع از آن آگاهی داشته باشیم. معذک دلائلی در دست هست که بموجب آنها نمی توان مطالب مذکور را افترا و بهتان تلقی نمود. صداقت و درستکاری یوسف پیوسته مشکوک بود. می دانیم که پس از آخرین شورش و عصیان که کرده بود در ۳۰۷ او را همچون خائن پست و نابکاری در کوچه های بغداد در معرض تماشای عموم قرار داده بودند.

بقیه دارد